



077

२५.

کتابخانه



بده رسالة موسومة بمنهاضة العقل والعشيق
تأليف المحقق الفاضل صابن الدين
على الاصفهاني المشتهر بتركه
رحمه تعالى رحمه واسع

اولدی باریک ویزدان
بو کتابه موهوب حقی دده
۱۱۲ هیئت

عقلمانی

ان الحارم اخلاق مطهرة
والعقل اولها والدين ثانيها
والعلم ثالثها والحلم رابعها
والجود خامسها والعرفان سادسها
والبرابرة سابعتها والصبر ثامنها
والزكوة تاسعها واللين عاشرها
والنفس تعلم من عين محذرا
انه كان من خرجها او من
والنفس تعلم ان لا اصدقها
ولست ارشد الا بها

بلفظ دفراس است و بفراس است و بفراس است

بیا صفت دفتر
بلطف دفتر
راستش شد
بزرگان رومده دیار
شماره قاعده ایست
شماره ایست
عقاب ایست
ایست

Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical record or legal document. The text is written in a cursive script (Shikasta) and includes names such as "محمد بن علی" (Muhammad bin Ali) and "ابوالمحسن" (Abu al-Mahsen). The date "۹۰۴" (904 AH) is visible at the bottom right.

[illegible][illegible]

جماعت کو ذرا دیر ہوئی

عقل
ابو ان سلطان عشق
 چو کبر مقتضای فرموده و حلا القبل لیا
 با شایسته بوده داران بارگاه طیبت و اس چاک پست و طوب
 حجب قدوسی عصبانی بدخل و غجاج مسروده بکرات کی کشته اند که در آید
 نقفات ببولانی و کدورت جهانی از دامن وقت در زانداختند عرصه تنگیس در
 غالی نینفاند **ب** پیش در آن بوده در زانداختند عرصه تنگیس در
 زانداختند **ب** شمر حرات غریزی که چاک پست و طوب
 زین باغی و کونم کشته با در آن
 زین باغی و کونم کشته با در آن

و با... عقل خلوت نین...
 و انقطاع منوج چاه غیا...
 کشت افزون عاصه ارادش و هجاب مجس
 ستادش کبیر استغاثش و شرف مایوس بیادش
 کشته شد **نظم** عجب باین سزا که کی...
 نموده چاه خنبدی **ب** شرح نورانی در آن حلقه
 ادب حلقه نینبدی **ب** کالدربف بوفحات
 نفس از کار سجانی کالدربف بوفحات
 نفس بقتضای فرموده و اندیشه شیرین
 الانجم کای بقتضای فرموده و اندیشه شیرین
 الاقرین از برای اجلائی مثل منارت و چشم
 فوج از دوان ان بصایق لایات نوچ نمودی
 و اعادیت لغیر غواریک لایات نوچ نمودی
 همان و دینش این...
 و اعادیت لغیر غواریک لایات نوچ نمودی

اوران
 جلالتش نغمه نام نام
 دست نصایف روزگار خفت و بست
 سبب کشیده و ایمان کشیدن و در میان کشیده کای
 در این جهان کردن سوچی کای بسان دیوانی کای
 در میان زاری غنیمت برستی غنای بود و اگر چه اگر وقت داشت
 در چشم طبعی و خل داشت و در باغی بود و در
 از چاک سواران خلص کینه
 از چاک سواران خلص کینه

بزرگ... از خاک خاری بردا
 و بصوف نوارش بوزن موموده عالم نینمائی
 پرده زار ساخت که در وسط موموده عالم نینمائی
 بقایه زده و کشتن نینماید زین از مصداق
 انرا در اصداد و در دویالی با خدای نزدیک میکند
 شیخی از سر حدین انجا فرشته جمعی از چهره
 جمع کشته و از انواع نفوذ و اوامیر خدایت اویندرا
 میان دارد و از قوم کافیه و خدایت اویندرا
 می بادیت و از عالم کینه دانی و خلی سات و
 حکایت اردوی مانجا و زانداخت و نمید مقدمات
 از انکه بود و زانداخت و نمید مقدمات
 نام

ع که زاد را در دوان چیت دجا
 لای که در حال دایکی از یاد امان خدایان
 رو اهانر سو اکرده منوج حجاب **نظم**
رسان **نظم** در حلقه نینبدی
 چون ان کشته محط حال برود کلام سعادتی و منزل
 انکه بن سرحدین و شتابان عالم کون
 و نفوذ داران قدری و شتابان عالم کون
 شش و یکصد و دایوب فضل ان بنای
 عاجزه مسدودی باشد پیر و ان بر یک
 کبیر نامارگاه قدری ناهیه شرح کج
 حسیب پس را اندر کسانان
 چون چشم نموان بن

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

از بندگان ملک را سوای خلیفه و قاضی ان کسان بخانین
که در خدمت خود می نمودند بر ذری نظر بهار ان نود بار
بسیار فرموده و همانا بعضی از این کسان بخانین
از بندگان ملک را سوای خلیفه و قاضی ان کسان
به خدمت خود می نمودند بر ذری نظر بهار ان نود بار

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بہادران

[illegible][illegible]

اول که از همه اعلاست یعنی بخان و همواره درین شهر باشی بول
 و مانند او در همه شهرهای و اقصای این سرزمین
 و در هر یک از این شهرها و اقصای این سرزمین
 و در هر یک از این شهرها و اقصای این سرزمین
 و در هر یک از این شهرها و اقصای این سرزمین

[illegible][illegible][illegible]

بران بران که در این جهان
 بسایه چیت و دولت که در او دارد
 من که چون خدایان در این جهان
 ملک و پادشاهان در این جهان
 بیرون بسایه چیت و دولت
 بران بران که در این جهان
 بسایه چیت و دولت که در او دارد
 من که چون خدایان در این جهان
 ملک و پادشاهان در این جهان
 بیرون بسایه چیت و دولت

در این جهان که در این جهان
 بسایه چیت و دولت که در او دارد
 من که چون خدایان در این جهان
 ملک و پادشاهان در این جهان
 بیرون بسایه چیت و دولت
 بران بران که در این جهان
 بسایه چیت و دولت که در او دارد
 من که چون خدایان در این جهان
 ملک و پادشاهان در این جهان
 بیرون بسایه چیت و دولت

بران بران که در این جهان
 بسایه چیت و دولت که در او دارد
 من که چون خدایان در این جهان
 ملک و پادشاهان در این جهان
 بیرون بسایه چیت و دولت
 بران بران که در این جهان
 بسایه چیت و دولت که در او دارد
 من که چون خدایان در این جهان
 ملک و پادشاهان در این جهان
 بیرون بسایه چیت و دولت

در این جهان که در این جهان
 بسایه چیت و دولت که در او دارد
 من که چون خدایان در این جهان
 ملک و پادشاهان در این جهان
 بیرون بسایه چیت و دولت
 بران بران که در این جهان
 بسایه چیت و دولت که در او دارد
 من که چون خدایان در این جهان
 ملک و پادشاهان در این جهان
 بیرون بسایه چیت و دولت

کفایت بعضی بیاید
 نه از بس که در حال با هزار دویست
 زمان نه از بس که از ایشان که بس
 عاصه خوش و احوال در این صفت
 بیکه از خاکست و هم او با کجای
 انقباض عصب که در اندام و غایب
 لا ارض بود ز غایت که در اندام
 کفایت بعضی بیاید
 نه از بس که در حال با هزار دویست
 زمان نه از بس که از ایشان که بس
 عاصه خوش و احوال در این صفت
 بیکه از خاکست و هم او با کجای
 انقباض عصب که در اندام و غایب
 لا ارض بود ز غایت که در اندام

کفایت بعضی بیاید
 نه از بس که در حال با هزار دویست
 زمان نه از بس که از ایشان که بس
 عاصه خوش و احوال در این صفت
 بیکه از خاکست و هم او با کجای
 انقباض عصب که در اندام و غایب
 لا ارض بود ز غایت که در اندام

کفایت بعضی بیاید
 نه از بس که در حال با هزار دویست
 زمان نه از بس که از ایشان که بس
 عاصه خوش و احوال در این صفت
 بیکه از خاکست و هم او با کجای
 انقباض عصب که در اندام و غایب
 لا ارض بود ز غایت که در اندام

[illegible][illegible][illegible][illegible]

دل که بر لب است این غصه غاشی **بختیاری** زان **بختیاری** غاشی
 و صد فاسد خاشاک و نو خور و نو خور و نو خور و نو خور
 و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی
 سلطان ملک است ز کار یک از غل غل غل غل غل غل غل غل
 او زمان شد صاحب دیوان هم که یکی از صد و صد
 قیاسی من از فاسد خاشاک
 بختیاری غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی

بهر کس که در این غصه غاشی **بختیاری** زان **بختیاری** غاشی
 دل که بر لب است این غصه غاشی **بختیاری** زان **بختیاری** غاشی
 و صد فاسد خاشاک و نو خور و نو خور و نو خور و نو خور
 و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی
 سلطان ملک است ز کار یک از غل غل غل غل غل غل غل غل
 او زمان شد صاحب دیوان هم که یکی از صد و صد
 قیاسی من از فاسد خاشاک
 بختیاری غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی

از آوازه کالبا التوق **بختیاری** زان **بختیاری** غاشی
 و الطرب او از این غصه غاشی **بختیاری** زان **بختیاری** غاشی
 زده بعضی غصه غاشی **بختیاری** زان **بختیاری** غاشی
 آن از غل غل غل غل غل غل غل غل
 و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی
 سلطان ملک است ز کار یک از غل غل غل غل غل غل غل غل
 او زمان شد صاحب دیوان هم که یکی از صد و صد
 قیاسی من از فاسد خاشاک
 بختیاری غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی

از آوازه کالبا التوق **بختیاری** زان **بختیاری** غاشی
 و الطرب او از این غصه غاشی **بختیاری** زان **بختیاری** غاشی
 زده بعضی غصه غاشی **بختیاری** زان **بختیاری** غاشی
 آن از غل غل غل غل غل غل غل غل
 و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی و غرضی
 سلطان ملک است ز کار یک از غل غل غل غل غل غل غل غل
 او زمان شد صاحب دیوان هم که یکی از صد و صد
 قیاسی من از فاسد خاشاک
 بختیاری غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی غاشی

ازین نظر ایف لطایف آنچه در سلک کلمات تعالیاات مخطوط کرده و در رشته
 مناظرات تنظیم نمین تواند بود و نهایس دقیق آن از قصده نظم اندر که واسطه
 این عقدست طلب کنند و السلام علی من انتظم باقضاء آثاره و سکند الکمال
 کل النظام محمد علیه و علی اله العظام
 شریف الصلوة والسلام

ابر در رد نقصش شرف
 سرسوه کلام خدا اگر اطلک

تغییر گرفته فیکن که بر دهر
 با خون گرفته همه با نشتیم
 اگر خنده از سر او نمیزد
 اگر خنده شیر در جای هم
 چون نفوذین ملایم خطا را
 نشتها در رده وارد اب زیاده
 بر نو خفا شین که در آن
 با ریش سبیل از بابا فکند دوار

ترا دیدیم دیو و شیطان
 نشینه که بودند دیده
 به نرمه توان قبله علم شدن
 سجده گاه خلق شد باده افرا

از دست قاصد کرام آوردید
 انصاف میدیم که کم از جریبت

بماه جرم مار و زخا با کین
 من با تید عطر تو که کاشدم

بماه قاصد سینه خوش او را خطام
 او را بوندک لجه کفایت

زهر تو مرا خوانند امیرت
 بغیر خمر هر که توام بدست

طوبی و خوار و خوش زایش در باد
 مکتوب بر کربلای شین

بر قاصد و نهاده بر لب
 مکتوب حقیقت که در زیاده

فخاج از کتب خفایم
 سر زار مرغ که قلم کوب

بغیر خمر هر که توام بدست

Handwritten text in a rectangular frame, likely a manuscript page. The text is written in a cursive script, possibly Persian or Arabic, and is arranged in several lines. The ink is dark, and the paper shows signs of aging and discoloration.

سید احمد خان

F
566